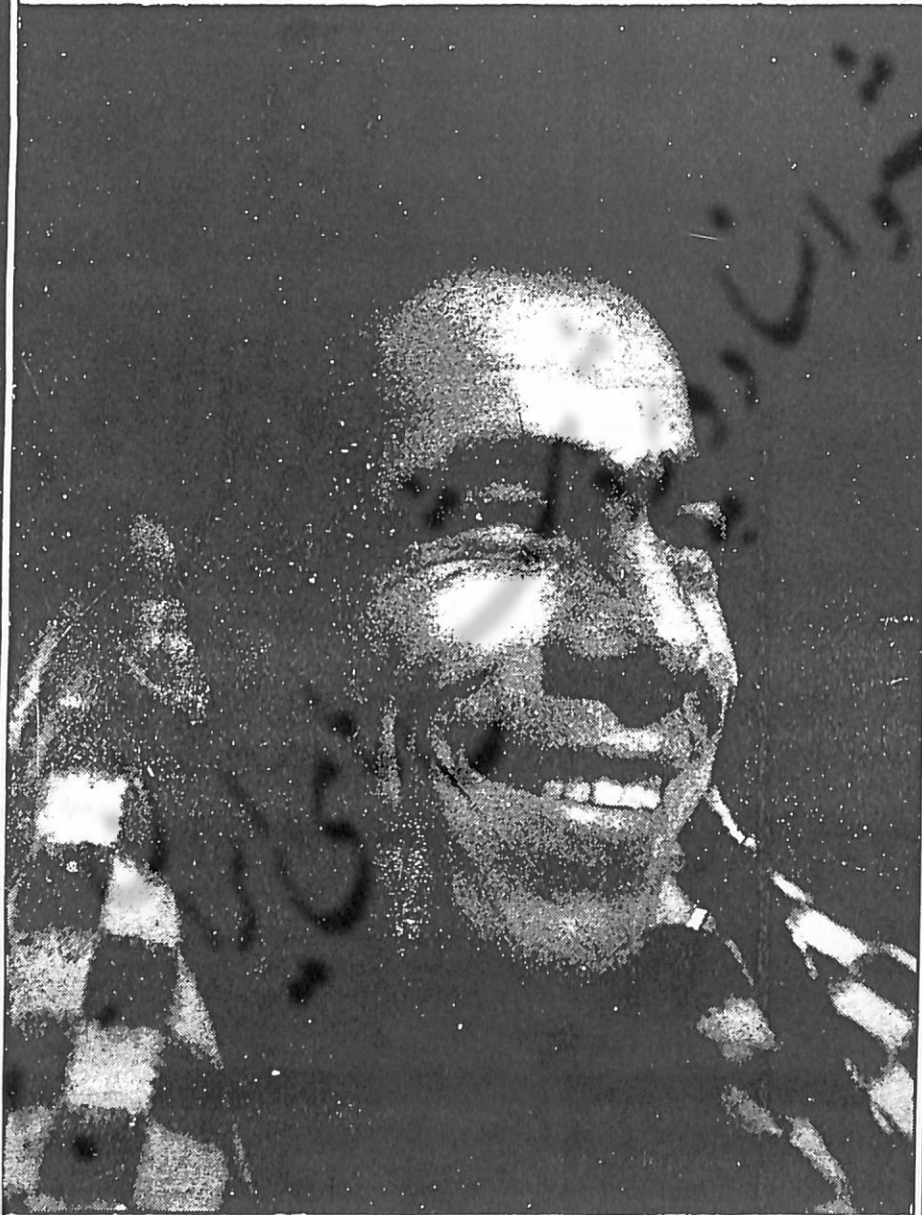


جهان پهلوان تختی



قهرمانی در خدمت مردم؛ نه مدال و مقام

انستیتوت تحقیقاتی و اسنادی ایران

انستیتوت تحقیقاتی و اسنادی ایران

0602

انستیتوت تحقیقاتی و اسنادی ایران

Archiv für Forschung und Dokumentation Iran e.V.

AFDI, Waldemarstr. 36, 10999 Berlin Tel/Fax 030-61403948



" گل از شاخه افتاده بر خاک شد
 شهیدان باغ، این شهیدی دگر "
 (شعار دانشجویان دانشکده تهران
 در شب هفت تختی)

سر سخن

خلقهای دلاور میهن ما در امان خویش قهرمانان بسیاری پرورد هاند که از میان توده‌ها برخاسته و در راه رهایی آنان و استقلال و آزادی میهن از جان خویش نیز دریغ نداشتند. قهرمانانی که حتی در تیره و تاریکترین شرائط سرور و خفقان مبارزه ادامه داده و فریاد پرطنین مبارزه آنان، بیانگر پویائی و تدوم غرض شکوهمند پیش‌تازی خلقهای دلاور میهن ما برای آزادی و استقلال میهن است. در میان این قهرمانان جهان پهلوان تختی جایگاه ارزنده‌ای دارد. خصلت توده‌ای او مبارزه بی‌امان او با ارتجاع و امپریالیسم و فروتنی و تواضع او قلبهای بسیاری از مردم میهن ما را فتح کرده است. غلامرضا تختی خود از خانواده فقیری پا برصه وجود گذاشت و همین فقر که در تمام دوران کودکی و جوانی او دامنگیرش بود، او را با حقایق تلخ زندگی زحمتکش، آشنا کرده و تنفر او را از استعمارگران و قاصبین آزادی و ثروت‌های خلقهای در بند ایران عمیقاً در وجودش ریخت که هرگز از خاطرش نرفت.

او در مکتب توده‌ها بسیار آموخت. تواضع و فروتنی، تنفر عمیق به ارتجاع، عشق به خلق را، شوق رهایی را، خدایکاری و از خود گذشتگی را و بیش از این همه مبارزه پیگیر با ارتجاع و امپریالیسم را و این انبوه آموخته‌ها را بقول خودش: " هرگز نمیتوانست در معتبرترین دانشکاه‌ها کسب کند. و از آنجا که شاگرد صدیق مکتب توده‌های زحمتکش بود بزودی قلب تمامی آنان را فتح نمود. نام و شهرت او بخاطر قدرت سر پنجه و زور بازویش نبود، از نظر زور بازو و مدال طلبی‌اش از تختی بودند کسانی که چون حبیبی که نه تنها بابی اعتنائی و حتی استهزای مردم روبروی شدند، بلکه از آن روکه خود را بیول فروخته بودند و در مقابل ارتجاع زانوزده و به عروسک‌های خفک دستگاه مبدل گشته بودند، مردم آنان را هوس میگردند، و حتی بعد از پیروزی‌شان به آنان می‌خندیدند.

نام و آوازه‌ی تختی - ریمارزه اش بر علیه ظلم و ستم بود ، شهرتش بخاطر پشت نکردن به تود ههای تحت ستم بود . مردم میهن ما می توانستند خود را در شفافیت آینه وجود او بروشنی تصویر کنند و آمال و آرزوهای خویش را در حرکت مبارزه جویانه او بیابند .

تختی ۲۳ سانه بود که امپریالیسم امریکا با کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ ، رژیم شاه خائن را بر سر کار گذاشت و جغد شوم ترور و خفقان دوباره بر میهن ما بال و پر گشود . تختی پس از مبارزات پیروزنده دانشجویان در به پا داشتن بانک اعتراض بر علیه سفر نیکسون معاون رئیس جمهور امریکا به ایران و شهادت شریعت رضوی در تبریز ، در سال ۱۳۳۲ بدانشگاه فنی رفت و از نزدیک با روح شهدای خلقهای دلاور میهن ما پیمان بست که چون آنان از بذل جان در راه آزادی و استقلال میهن دریغ نوزد و الحق که بر سر پیمان خویش ایستاد و در راه رهائی زحمتکشان از ناملایمات و آزار و اذیت نهراسید و عاقبت نیز بر سر پیمان خود جان داد .

از سال ۱۳۳۹ در ایجاد "سازمان ورزشی کارگران" جبهه ملی کوششهای فراوانی نمود . و فعالانه دست به بخش اعلامیه علیه رژیم شاه خائن زده و در تظاهرات ضد رژیمی بطور خلاقانه شرکت نمود .

پس از بازگشت از مسابقات یوگوهامای ژاپن ، زمانیکه کشتی گیران ایرانی بعنوان اعتراض به عدم بیمه عمر از شرکت در مسابقات خودداری کردند تختی که میدید چه پولهای کلانی از نتیجه مسابقات کشتی به جیب گردانندگان فدراسیون کشتی رژیم شاه خائن و شاهپورهای جلا در ریخته میشود و کشتی گیران از بدبختی ترین احتیاجات زندگی محرومند ، بدفاع از خواست آنان برخاست و بعنوان اعتراض به رژیم در مسابقه ... جانبه ایران ترکیه و بلغارستان که در تهران برگزار میشد ، شرکت نمود . مسابقه بدون وجود تختی در استاد بوم کشتی در حضور رجال ... در آرزو بود که شاه خائن شاهپور غلامرضا آغاز گردید ولی فریاد "تختی - تختی" یا "تختی کیست؟" مردم مدت دو ساعت مسابقه را متوقف کرد ، تا بالاخره بسا برآورده شدن خواست ورزشکاران تختی پا به استاد بوم گذاشت و مردم با دیدن تختی ، زمانی که شاهپور غلامرضای خائن ، استاد بوم را ترک کرد ، اجازه شروع مسابقه را دادند .

تختی در ۱۳۰۱ ه. ش از فاححه زلزله قزوین و بی خانمانی هزاران زحمتکش میهن ما در این خطه ، دست به جمع آوری کمک مالی و وسائل اولیه

زندگی برای زلزله زدگان زد . و بخاطر اعتماد و محبوبیت فوق العاده‌ای که در میان مردم داشت توانست مقدار بسیار و وسائل اولیه زندگی و پول برای زلزله زدگان جمع کند . در این روزها نهران شاهد مناظر هیجان انگیزی از فداکاری و از خود گذشتگی توده‌های زحمتکش بود که به کمک و یاری برادران و خواهران زلزله زده خویش برخاسته بودند . در یکی از خیابانها ، بلیط فروشی که پس از ساعتها تلاش توانسته بود ۲۰ ریال پول بدست آورد آنرا تقدیم پهلوان محبوب خود نمود . در جای دیگر زن زحمتکش ۶۰ ساله‌ای در مقابل تختی ایستاد و گفت " ۶۰ سال تمام است که چادر بر سر دارم - ولی من چیزی ندارم برای کمک به زلزله زدگان بشما بدهم . پس از سالها حجاب ، چادر را بشما میدهم و کشف حجاب میکنم . " و چادر خود را به تختی داد . بسیاری از جوانان پر شور و گمنام خون خود را می فروختند و تقدیم تختی میکردند تا صرف زلزله زدگان کند . در آنروزها مردم زحمتکش میهن ما حماسه‌ها ساختند و تختی که خود را همیشه مدیون آنها میدید از آنجائیکه میدانست جیره خواران رژیم شاه خائن میخواهند بسر این کمک های مالی و وسائل اولیه چنگ انداخته و انداخته‌ای را که با خون جگر تهیه شده بود بفشارت رفت . خود پیشقراول کاروان شده و به قزوین رفت . در سر راه جلادان رژیم جلو کاروان را گرفته و دستور دادند که کمک را باید تحویل شیر و خورشید سرخ ایران بدهد یعنی به جیب مفت خوران درباری بریزند . تختی و دانشجویان همراه او سلحشوران در مقابل مزدوران رژیم ایستادند . پس از خلع سلاح و کمک مفصل به آنها ، خود مستقیماً بمیان زحمتکشان زلزله زده قزوین رفتند و کمک های اولیه را توزیع نمودند .

در سال ۱۳۴۲ پس از قیام توده‌های و خونین ۱۵ خرداد که در طی آن مردم میهن ما بپا خاسته و با دادن ۱۵ هزار کشته و عده گنجینه اسیر مهر زوال و نسا بودی بر پیشانی رژیم شاه خائن کوبیده و توطئه انقلاب سفید را افشا نمودند . عده‌های از مبارزین دستگیر ، آیت اله خمینی پیشوای شیعیان جهان تبعید و تختی تحت فشار دستگاه ترور و خفقان قرار گرفت . در آخر این سال " سازمان تربیت بدنی " شاه خائن کوشید که در مراسم چهارشنبه سوری که طی آن " پهلوانان " کشور و سایر " قهرمانان " دربار میروند - تختی را مجبور به شرکت سازد . تختی رسماً سر بلاز زده ، و امتناع خود را علناً اعلام نمود . پس از آن حقوق مختصری را که بعنوان مربی ورزش دراه آهن دریافت میکرد قطع گردیده و بدستور شخص شاه ،

فدراسیون کشتی از شرکت او حتی بعنوان تماشاچی امتناع میورزید. ولی در هر مسابقه ورزشی مردم با شعار "تختی - تختی" که با تمام دل و جان آنرا فریاد میکشیدند، تنفر بی پایان خویشرا برژیم جلاّد منشنپهلوی اعلام مینمودند.

رژیم شاه جلاّد که از اوجگیری مبارزات تختی هراسان گشته و از سوی دیگر بخاطر محبوبیت بی حد او در میان مردم نمیتوانست او را دستگیر کند دست به توطئه موحشی زد. که بعداً در مورد صد بهرنگی نویسنده توده‌ها و جلال آل احمد نیز مرحله اجرا درآورد.

سخن کوتاه تختی بدست مزدوران رژیم جلاّد منشنپهلوی شریّت شهادت نوشید. رژیم شاه خائن دستگاههای تبلیغاتی و روزنامه‌های جیره خوار خود را بحرکت درآورد و اعلام نمود که: "تختی خود کشی کرده است." اما چه کسی این دروغ را باور کرد؟ چه کسی باور میکرد که تختی قهرمان توده‌ها دست به خودکشی زده است؟

مردم پس از شنیدن خبرشهادت در جلوی پزشك قانونی جمع شده و تظاهرات پرشکوهِی بر علیه رژیم در منشنپهلوی برپا کردند. شهرتهران یکسره در عزّا فرو رفته بود، و مردم در بهت، باور نمیکردند که قهرمانشان دیگر در میانشان نیست بزودی غم و اندوه به کینه، و کینه به تنفر از ارتجاع، و تنفر از باراد هی آهنیین مبدل کرده و دست به سازماندهی برای تظاهرات عظیمی بر علیه رژیم شاه خائن زدند. رفقا جزئی، ضیاظریفی و سرورکی و گروهشان از یکسو، و رفقای گسروه پاک نژاد از سوی دیگر دست به تدارک تظاهرات عظیمی در شب هفت و چهسل تختی زدند که پس از مبارزات توده ای سالهای ۲۰ تا ۳۲ بی سابقه بود.

در این دو شب مردم میهن ما، از تختی این قهرمان توده‌های زحمتکش و تحت ستم تجلیل نمودند. و نشان دادند که او همیشه در قلب مردم ما جا خواهد داشت.

امروزه، دهسال از شهادت جهان پهلوان تختی میگذرد. مردم میهن ما مبارزه‌ی خود را بر علیه رژیم جلاّد منشنپهلوی تشدید بخشیده، گسترده نموده و تشکلهای انقلابی از میان روشنفکران قد کشیده است. و در سمت پیوند با کارگران و دهقانان به پیش میتازند. زحمت کشان میهن ما به پای ایجاد ستار

رزمند هی خود، خلق را متحد کرده و رژیم منفر محمد رضاشاهی و امپریالیسم را با آتش قهر انقلابی خویش درهم کوبند و پهای ساختمان ایرانی آزاد و دمکراتیک و مستقل برونند.

زندگی تختی

نوشته‌ی تختی

بنظر من تاریخ تولد و مرگ يك انسان ، همهی زندگی او را تشکیل نمیدهد . آنچه که زندگی يك مرد را از لحظه‌ی آغاز ، از روز تولد تا لحظه‌ی مرگ می‌سازد شخصیت ، روحیه ، جوانمردی ، صفا ، انسانیت ، و اخلاقیات او است . اما چون شما باصرار از من همهی زندگی مرا ، از آغاز تولد ، تا امروز که تاریخ ۲۰ مهرماه ۱۳۴۶ است ، خواستهاید ، اینست که من به خواست شما اجابت میکنم . اما این کار من ، در اعتقاد من تغییری نمیدهد .

با احترام - غلامرضا تختی



تختی در کنار دوستانش فتح‌الله ماشاءالله (شاکر کفرونی) و اکرم حیدری (کتابفروش)
تختی هرگز آنها را پشت سر نماند و تا آخر عمر از آنها بود .

اسم من "غلامرضا تختی" است و در شهریور ۱۳۰۹ در خانی آباد تهران متولد شدم . از خانواده ای متوسط خانی آباد بودم . پدرم غیواز من ، دوپسر و دو دختر دیگر داشت که همهی آنها از من بزرگتر بودند . پدر بزرگم " حاج قلیسی " ، نخود ، لوبیا و نیشن میفروخت . پدرم تعریف میکند که حاج قلی توی دکانش روی تخت بلنبدو

می نشست و همین جهت مرد محانی آباد اسم را گذاشته بودند " حاج تختی تختی " و همین اسم با هم منتقل شد و نام خانوادگی من نیز همین است. حاج قلی تختی در راه مکه ناچوان مردانه بدست راهزنان کشته شد و از سائرک او میراثی به هم فرزندانش ، از جمله " رجب خان " ، پدرم ، رسید .

پدرم با پولی که در دست داشت در محل فعلی انبار راه آهن ، زمینی خرید و یخچال طبیعی درست کرد . آنگاه خانواده های تشکیل داد و صاحب سه پسر و دو دختر شد . فرزند کوچک آنها من بودم که پدرم روی اصل اعتقادات مذهبی و ارادت خالصانه ای که به امام هشتم داشت ، نام " غلامرضا " را بر من نهاد .

نخستین واقعه ای که بیاد دارم و ضربه ای بزرگ بر روح من زد ، حادثه ای بود که در کودکی برای من پیش آمد . پدرم برای تامین معاش خانواده پر اولادش ، مجبور شد که خانه مسکونی خود را به گرو بگذارد . یک روز طلبکاران بخانه ما آمدند اثاثی خانه و ساکینش را به کوچه ریختند . ما مجبور شدیم که در شب راتوی کوچه بخوابیم ، شب سوم اثاثی را بردیم بخانه همسایه ها و تساطاق اجاره کردیم . چندی بعد روزگار غمناکتر بر پدرم تنگ کرد ، تا این که مجبور شد یخچال طبیعی اش را نیز بفروشد . این حوادث تاثیر فراوانی در روحیه پدرم گذاشت و باعث اختلال دماغی او در سالهای آخر عمر شد .

مدت ۹ سال در بدستان و دبیرستان منوچهری که در همان خانی آباد

قرار داشت ، درس خواندم ، ولی تنه ها خاطره ای که از دوران تحصیلی بیاد دارم اینست که هیچ وقت شاگرد اول نشدم . اما زندگی در میان مردم و برای مردم در سهائی بمن آموخت که فکر میکنم هرگز نمیتوانستم در معتبرترین دانشگاهها کسب کنم .

همچنین زندگی بمن آموخت که مردم را دوست دارم و تا آنجا که در حد توانائی من است ، به آنها کمک کنم . حال این کمک از چه طریقی و از چه راهی باشد مهم نیست . هر کس بقدر توانائی اش .

ورزش ابتدا برای من نوعی سرگرمی و تفنن بود . مدتی خیال قهرمان شدن مرا بوسوسه انداخت . اما همیشه معتقد بودم که ورزش برای تندرستی و سلامتی جان و تن با هم لازم است . با آنکه علاقه فراوانی به ورزش داشتم ولی مجبور بودم که در جستجوی کاری برآیم ، زندگی من آب لازم داشت .

برای مدتی به خوزستان رفتم و در ازای روزی هفت یا هشت تومان کار کردم . دنیا در حال جنگ بود ، زندگی سختی میگذشت .

آشنائی من با ورزش و کشتی در باشگاه "پولاد" شروع شد. پیش از این کود هاوزور خانه های فراوانسی دیده بودم، پهلوانان نام آوری بچشم دیده بودم که در عین قدرت، افتاد نبودند. هفده سال پیش به باشگاه پولاد رفتم و در آنجا از "رضی خان" صاحب باشگاه، محبت و صفای بسیار دیدم. رضی خان آدم خوبی بود. اگر کسی را نشان میکرد و میدید که استعداد کشتی دارد دست از سرش برنمی داشت. در گرمای تابستان لخت میشدیم و هر روز از ساعت دو بعد از ظهر تا چندین ساعت کشتی میکردیم. از دوش آب گرم و حمام خبری نبود. کشتی گیران برای وزن کم کردن، به خزینه میرفتند. تشکهای کشتی را با پنجه میزدند، اما خاک و خاشاک آن بیش از پنجه بود.

بگذریم. تعریضهای جدی را در سربازخانه شروع کردم، وقتی در سال ۱۳۲۸ در نخستین مسابقه بزرگ ورزشی شرکت کردم، در همان اولین دوره ضربه فنی شدم. اما تعریضهای جدی و سختی که در پیش گرفتم، مایاری کرد تا حقیقت مبارزه را درک کنم. اگرچه شور پیروزی در سر داشتم، اما کار و کوشش را سر آغاز پیروزی میدانستم. عاقبت این کار و کوشش باعث شد که همراه تیم ایران در وزن ششم به هلسنیکی بروم. در مسابقات جهانی هلسنیکی که در سال ۱۹۵۱ برگزار شد، من با ۶ کشتی گیر و بروشدم، مقام دوم را بدست آوردم، این نخستین سفر من بخارج از ایران بود و تجربه های تازه، چشمان مرا به حقایق گشود. بعد مسابقات جهانی دیگر و المپیک دیگر بود که لزومی به بازگفتن آنها نمی بینم. نتایج این مسابقات راه رگسی میداند. اصولا فکر میکنم که نتایج این مسابقات به من تعلق ندارد، بلکه متعلق به ورزش ایران و به مردم ایران است.

زندگی داخلی من با آرامش و سکوت و توافق میگردد. با همسر "شهبلا" که در ماه آبان گذشته با هم ازدواج کردیم، یک زندگی راحت و بی درد سردارم. و "بابک" پسر کوچکم روشنائی خانواده ی ما است.



تختی روشنائی خانواده مان بابک

تنها خاطره‌ای که از دوران تحصیلی بیامد

دارم اینست که هیچوقت شاگرد اول نشدم . اما زندگی در میان مردم و برای مردم در سپاسی بن آموخت که فکر میکنم هرگز فراموش نمی‌توانم .

در معتبرترین دانشگاه کسب گسم . همچنین زندگی بن آموخت که مردم را دوست بدارم و ناآشنا که در خدمت توانایی من است ، به آنها کمک کنم . حال این کمک از چه طریق و از چه راهی باشد مهم نیست . هر کس بگذرد نوازشی اش .

کودکی و جوانی تختی

غلامرضا تختی در یکی از شبهای تیره و تاریک دوره‌ی ترور و خفقان رضا شاه در سال ۱۳۰۹ در خانواده‌ی فقیر و کثیرالاولادی در محله‌ی خانی آباد، نزدیک باغچالی در جنوب شهر تهران چشم به جهان گشود . پدر تختی ،رجب خان برای سالها در کنار انبار راه آهن تهران یخچال طبیعی داشت و علیرغم مرارت و زحمات فراوان قادر به تامین مخارج خانواده‌ی خود نبود . این مرد زحمتکش با وجود کار شبانه روزی به هیچوجه نمی‌توانست چرخ زندگی این خانواده‌ی ۷ نفری را بگرداند . و دیری نگذشت که کم کم برای امرار معاش مجبور به قرض گرفتن شد . و در ادامه‌ی همین قرضها بود که طلبکاران هنگامیکه غلامرضا ۷ ساله بود به خانه‌ی محقر آنها ریخته و خانه‌اشان را تصاحب کردند ، و اثاثیه‌ی جزئی خانواده را به کوچه ریختند . و غلامرضا با خانواده‌اش ناگزیر ۲ شب در همان کوچه خوابیدند تا یکی از همسایگان آنها را بخانه‌ی خود پناه داد .

تختی از همان اوان کودکی معنای فقر را با تمام وجود خویش چشید . او با شکم کرسنه با دیگر برادران و خواهرانش در کوچه پس‌کوچه‌های خانی آباد مسجد قندی و باغچالی ، همراه دیگر کودکان این محله‌ی فقیر نشین چه ساعتها برای فراموش کردن گرسنگی ندوید و چه کارها که نکرد تا گرسنگی را فراموش کند .

او میدید که در ریخت‌گری نزدیک خانه‌اشان و مسگری سر کوچه‌اشان کنار مسجد قندی اطفال هم سن و سال آنها در گرمای سوزان تابستان تنور می‌زدند و یا با آن هیگل نحیف و ظریف خویش مس میسائیدند تا فقط ۲ ریال ، ۳ ریال مزد بگیرند .

پدر غیرتمند غلامرضا آرزو داشت که اولادش با سواد شوند و تا شاید به مدد

سواد از این زندگی سخت و رقت بار رهائی یابند و چه مرارت و سختی ها بخود روا نداشت تا غلامرضا و دیگر برادرانش را به مدرسه فرستاد. اما تختی پس از پایان سیکل اول دبیرستان بخوبی میدید که چگونه پدر زحمتکش و غیرتمندش تحلیل میروید و دیگر قادر به کار کردن و پرداخت مخارج تحصیل او نیست. و کم کم در زیر بار سنگین امرار معاش دستخوش اختلال دماغی میشود و دیگر بیش از این مرآت نمیدانست که این بار سنگین پرداخت مخارج ناچیز تحصیل را که برگردهی پدرش چون کوهی بود تحمل کند. و بناچار ترك تحصیل کرد و برای کمک به گذران چرخ زندگی در نزد پدر شروع بکار کرد. تا عاقبت فشار و بار زندگی او را برای تحصیل کار به مسجد سلیمان کشاند.

غلامرضا تختی یکسالی در مسجد سلیمان به کارگری پرداخت و بیشتر سوزن بان راه آهن بود. سپس بهتران بازگشت و با استخدام اداره‌ی راه آهن درآمد. اما همواره هرگاه از خیابان شاهپور رد میشد و کودکان خردسال را با لباسهای وصله دار و پاره پاره که تازه از دبستان سهروردی یا دقیقی درآمده بودند و بسوی خانه های مخروبه شان در باغچالی روانه بودند میدید، اشک در چشمانش حلقه میزد.

کودکانی که در عنقوان جوانی با پای برهنه و یک تا پیراهن، در سرمای سوزان و بوران زمستان و در گرمای طاقت فرسای تابستان با شکم گرسنه عمر میگذاشتند و با اندک ریزش بارانی، تمامی جویبارهای شهر تهران را در خانه حقیرشان - در باغچالی - حشر میکردند و خود را در میان رودی از گل و لای میافتند. کودکانی که در همان کودکی مجبور بودند که در دوزندگی نبش مسجد قندی و یا تنها مسگری محله و یا نانوائی و ریخته گری، پادوشی کنند تا شاید گوشه‌ای از بارندگی را از دوش خانواده‌ی خویش بردارند و چون شمعی بسوزند و آب شوند تا چراغ راه گذران زندگی خانواده خود باشند.

تختی از همان زمان بود که قسم خورد هرگز این پاره پوشان را فراموش نکند و در زندگی هیچگاه به آنان پشت ننماید.

و الحق که او بر سر پیمان خویش ایستاد و برای رهائی پاره پوشان تضعیقات فراوانی را بجان خرید و عاقبت نیز شربت شهادت نوشید.



خبر نگار: با ارزش‌ترین مدالی که گرفتی کدام بود؟
 شخصی: هیچکدام. بزرگترین پاداش و عالیترین هدیه‌ای که گرفتم مدال یسا
 نشان طلا و نقره نبود. قبطیک انسان بیش از هزار مدال ارزش دارد
 و من میدانم که هزاران هزار از مردم حق شناس میهن در قلب
 مهربان خودشان جای کوچکی هم برای من ذخیره کردند.

تختی و کشتی

تختی از همان ابتدای جوانی به کشتی علاقه فراوان داشت. هر فرصتی که
 بدست می‌آورد در گودها و زورخانه‌های اطراف میدان اعدام، شاهپور و شوش
 به تماشای ورزشکاران و پهلوانان نام‌آوری می‌گذراند که بقول خودش "در عین
 قدرت افتاده بودند." صفا و فروتنی و جوانمردی این پهلوانان او را به سر شوق
 می‌آورد و غرق در لذت می‌نمود.

یکروز برای دیدن دست و پنجه نرم کردن "سخدری" و "بلور" دو پهلوان
 نام‌آور آن روزگار به امجدیه رفت. درهای امجدیه بسته بود، تختی از پشت
 سیمهای خاردار صدای فریادهای تشویق و صلوات‌را مینمید و دلش برای دیدن
 قدرت‌نمایی این دو پهلوان غنچ میزد ولی راهی بدرون امجدیه نیافت. بالاخره
 از دیوار بالا رفت و بداخل امجدیه پرید. وقتی پایش به زمین داخل امجدیه
 رسید، دردی در کف پایش احساس میکرد و صدای خشک پارچه‌از فاجعه‌ای
 برایش حکایت می‌نمود. او آن روز در میان همه و شوق مردم هنرنمایی آن دو
 پهلوان را دید. اما در پیرش پیروزمنانان او از سر دیوار امجدیه شلوارش به
 سیم خاردار گیر کرده و پاره شده بود. غلامرضا از ترس بازخواست و تنبیه پدر،
 تا دیروز وقت شب در گودهای اطراف خانی آباد قدم میزد و شب‌نیز با شکم گرسنه
 خوابید و تا ظهر فردا که رجب‌خان پدرش از خانه بیرون رفت، از جایش تکان
 نخورد. فردا که مادر شلوار او را رفو میکرد به غلامرضا سفارش کرد "نزدیک بود
 کار دست خودت بدی، مواظب باش."

نهال عشق به ورزش کم‌کم در وجودش بارور شد و سرکشید. تا اینکه او را به
 میدان کشاند. تختی تمرین کشتی را در باشگاه پولاد که رضی خان صاحب آن و
 حاجی فیلی مربی آنجا بود شروع کرد در این زمان او جوانی ۲۰ ساله بود.

مطابق نوشته ای که به تختی نسبت میدهند، او در باره وضع خود در این موقع مینویسد "با این ترتیب در سرما و گرما در روی تشکی که حتی حیوانات هم حاضر نمیشدند بر روی آن تعرین کنند فعالیت خود را آغاز کردم. شاید شما هیچ باور نکنید اما این حقیقت محض است که من و امثال من مثل حیوان تعرین میکردیم و این ادعای مرا اهالی خیابان شاهپور، که همیشه در ساعت معینی مثلا ۲ بعد از ظهر مرا مشاهده میکردند، تصدیق میکنند. اما پس از یکسال تعرین کوچکترین موفقیتی بدست نیاوردم و علاوه بر اینکه گل نکردم ضعیفتر هم شدم. در اینجا و در همین موقع بود که باران استهزار و تسخر بر سرم باریدن گرفت و همه بمن میگفتند تو خود را بی سبب شگجه میدهی، برو دنبال کارت، تو اصلا بدر کشتی نمیخوری."

تختی در چنین شرایط غیر انسانی شروع بتعرین کرد و باد تسخر و استهزار را بجان خرید و ملامت ها و سرزنش ها را شنید ولی در اراده ای فولادینش خللی وارد نیامد. غذایش نان و پنیر بود و کسی بآینده او امید نداشت، میگفتند آخر کسی با نان و پنیر قهرمان نمیشود ولی او خود می نویسد "من فرزند درد و رنج بودم و با این درد خو گرفتم، من همیشه مردمی را که مرادوست می داشتند، دوست میداشتم و امروز بدوستی آنها بیحد افتخار میکنم، اما در همین زمان يك حرف، يك کنایه دیگر که در لفافه گفته میشد مرا شگجه نمیداد، چون من راه خود را میدیدم، راهی بود روشن که در آن می شنیدم رضا تو کاری باین حرفها نداشته باش - راه خود را بگیری و برو - آینده مال تو است - متعلق بکسی است که بیشتر از همه رنج برده است" آری او از میان توده فقیر و ستم دیده ما برخاسته بود، و از دردها و رنج های مردم ما خبر داشت، با آنها خو گرفته بود، و به همین علت هیچگاه خود را از آن مردم جدا نمیکرد، هیچگاه فکر آزادی و نجات آن مردم او را آزاد نمیگذاشت، و این خود یکی از پایه های مردمی و انسانی در وجود این پهلوان ملی است که با فطرت پاک و قلب رئوف و آمیخته شد و عالیترین مظهر اخلاق و پاکی و فروتنی و جوانمردی و اخوت و فتوت را در وجود او پرورش داد.

تختی مدتهای دراز شکست را با آغوش باز استقبال میکرد و بقولی فقط بدر زمین خوردن میخورد. زمانی خیال قهرمان شدن بوسوسه اش انداخت، اما همیشه بدرستی معتقد بود که "ورزش برای تندرستی و سلامتی جان و تن باهم لازم است."



در سال ۱۳۲۸ که در اولین مسابقه‌ی بزرگ شرکت کرد، در همان اولین دوره ضربه فنی شد. ولی شکست پایه پیروزی است. تعریف‌های سخت و جدی را در پیش گرفت. اولین پیروزی تختی در مسابقه‌ی ای با علی غفاری قهرمان وزن پنجم کشور بود. اگر چه تختی امتیاز بیشتری داشت ولی در اوران بعلت سابقه و شهرت غفاری، او را برنده اعلام کردند. تختی با وجود بی‌عدالتی خوشحال بود زیرا احساس میکرد که قادر است با قهرمان کشور پنجه نرم کند و پیروز گردد. این اولین پایه اعتماد بنفس و احساس پهلوانی در قهرمان ملی ما بود.

در سال ۱۹۵۰ برای اولین بار تختی در وزن ششم قهرمان کشور شد و به عضویت تیم ملی ایران درآمد.



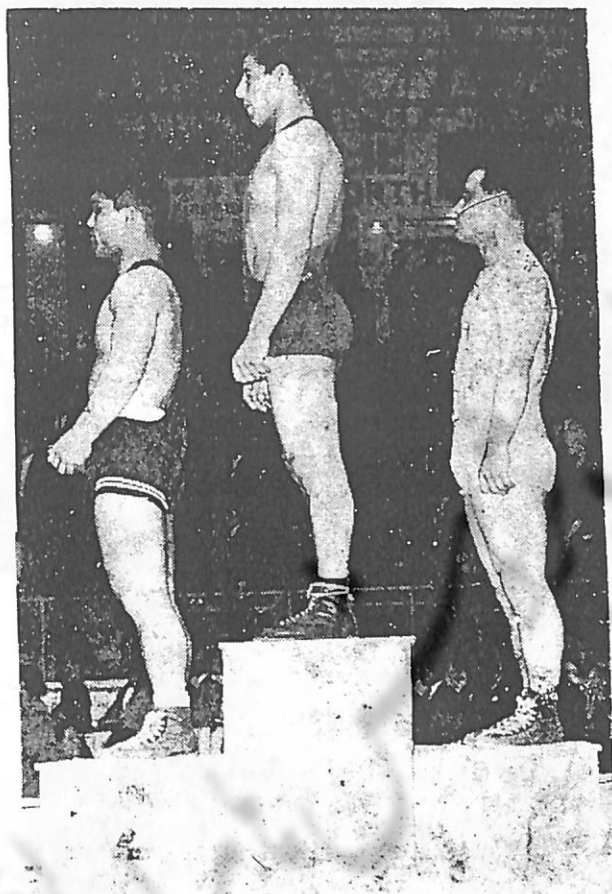
تختی در میان کشتی گیوان دیگر ایوانی

در سال ۱۹۵۱ - برای مسابقات جهانی در هلسینکی فنلاند، شرکت کرد. این اولین سفر تختی بخارج از کشور بود و فقط به حیدر ظفر قهرمان ترک با امتیاز باخت و قهرمان دوم جهان شده و مدال نقره کسب کرد.

در سال ۱۹۵۲ - برای مسابقات المپیک در هلسینکی فنلاند، تختی شرکت کرد. در این مسابقات برای اولین بار روسها شرکت کردند و جا نشین ترکها شدند. "حیدر ظفر" قهرمان ترک به "انگلاسر" قهرمان روس باخت. تختی همه را بجز قهرمان روس زد و نفر دوم با کسب مدال نقره شناخته شد.

این مسابقه که در اوج مبارزات مردم برای ملی کردن صنعت نفت صورت میگرفت، انعکاس خوبی در میان مردم داشت.

در سال ۱۹۵۳ - در فلورانس تیم ایوان شرکت نکرد. جغد شوم تور و خفگان در این سال پس از کودتای ننگین CIA در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باز بر میهن ما پرگشود و رجالگان خود فروشو در راس آنها شاه خائن که از ایران گریخته بودند دوباره به صدر کار بسر گشته و دشته برگلوی خلقهای دلاور میهن ما گذاشتند.



در سال ۱۹۵۴ - برای مسابقات جهانی در توکیو، در این سال تختی بععلت اضافه وزن خود در وزن هفتم شرکت کرد و زندگی قهرمان وزن هفتم از ترس رقابت با تختی بوزن ششم آمد. در توکیو تختی از "پالم" قهرمان معروف سوئدی شکست خورد و با "عادل اتان" قهرمان ترک کشتی گرفت، ولی با وجود برتری، بععلت پارتنی بازی و اعمال نفوذ ترکها در هیئت داورى، تختی باخته اعلام شد و نفر چهارم گردید .

در سال ۱۹۵۵ - سوئد از چهار کشتی گیر ایرانی، تختی، فردین، توفیق، و زندگی دعوت کرد که برای یکسری مسابقات بسوئد بروند. تختی در آنها هشت کشتی گرفت که شش قهرمان را ضربه فنی کرد و دو

دیگر را با امتیاز برد. و حتی "پالم" قهرمان معروف جهان را در شهر و کشور خود، ضربه فنی کرد. یکی از نکته های جالب از روح مردانگی و محبت تختی آنکه در توکیو پسر از شکست از "پالم" صورت او را میبوسد ولی "پالم" پیروزمند با تکبر خاصی بی اعتنایی میکند. در سوئد، بعد از پیروزی، تختی دو ساره صورت "پالم" را میبوسد، اینبار "پالم" شکست خورده فقط دست



تختی، حتی در اوج افتخار، فروتن و محبوب است

میدهد.

در سال ۱۹۵۵ — برای مسابقات جام جهانی در فستیوال ورشو، تختی در وزن ۷ شرکت میکند و بر همه پیروز میشود جز با قهرمان روس "کولایف" که جارو جنجالی بپا میشود. چون داوران بقهرمان روس رای دادند ولی "کولن" رئیس فدراسیون کشتی جهانی بنفع تختی رای داد و برای داوران اعتراض کرد ولی بجائی نرسید و تختی دوم شد. از این سال بیعد تختی بعنوان یک قهرمان





قدرتمند وزن هفتم بدنیا معرفی گردید. در همان سال روسیه از کشتی گیران ایرانی دعوتی کرد. تختی در روسیه دو بار "کولایف" را شکست داد، و برای اولین بار با قهرمان بزرگی بنام "اناتولی آلبول" روبرو شد و او را نیز شکست داد، ولسی احساس کرد که آلبول روزی قهرمان جهان خواهد شد.

در سال ۱۹۵۶ - برای مسابقات المپیک در ملبورن، تختی همه قهرمانان و حتی

"کولایف" روسی را شکست میدهد و بنام قهرمان اول دنیا ،
 مدال طلاى المپیک نصیب او میگردد . داستان مبارزه‌ی تختی
 با "کولایف" در این المپیک تا مدت‌ها زبان زد مردم بود و
 از جوانمردی و فتوت تختی حکایت مینمود . شبی که تختی
 و کولایف با هم روبرو شدند ، تختی دید که مربی کولایف
 دستهای قهرمانش را باند پیچی کرد . انگشت‌های کولایف
 زخم شده بود و محل زخم چرک کرده بود . تختی در تمام
 مدتی که با او "سرشاح" بود بر نقطه‌ی زخم او دست‌نهاد
 تا مگر کولایف را از یت کند و باعث درد او شود . در پاسبان
 مسابقه کولایف دستش را به مریض نشان داد و به سوی تختی
 اشاره کرد و گفت " او در تمام مدت مسابقه یکبار هم دستش
 را بدستم آشنا نکرد و بعد روی تختی را بوسید و در برابر
 جوانمردی و دل‌آوری او سر تعظیم فرود آورد . بخاطر همین
 خصوصیات اخلاقی و روحی او بود که مردم از تختی تنها
 به عنوان یک قهرمان و دل‌ور کشتی سخن نمی‌گفتند . از یک
 انسان واقعی حرف میزدند .

پس از بازگشت از المپیک ملبورن ، فدراسیون کشتی به پاس پیروزی‌اش مبلغی پول
 نقد باو داد . جهان پهلوان این پول را گرفت و بدیدار قهرمانان شکست
 خورده که در المپیک بیمار شده بودند به بیمارستان رفت . کوشید این پول را بین
 آنها تقسیم کند . وقتی دید که قهرمانان نمی‌پذیرند ، پول را به تمام همانجا
 گذاشت و از در بیرون آمد .

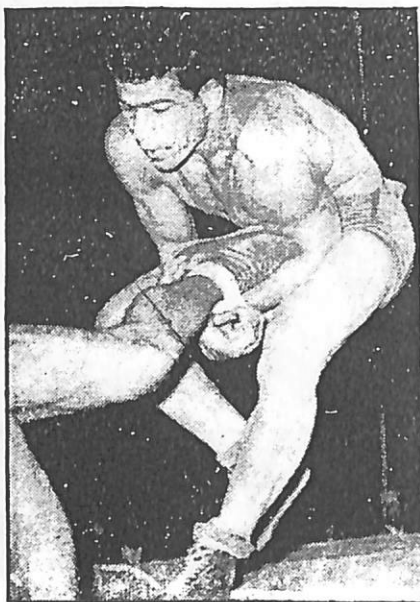
در سال ۱۹۵۷- برای مسابقات جام جهانی در استانبول ، چون قهرمان
 بزرگ ترک "حمید کاپلان" در وزن هشتم شرکت میکرد ، تختی
 برای آزمایش روی دست و پنجه نرم کردن با او تصمیم گرفت در
 وزن هشتم شرکت کند . متاسفانه تختی قبل از روبرو شدن با
 کاپلان ، بعد از دو شکست از "بیترین" آلمانی و قهرمان روس
 از مسابقات خارج شد .

در سال ۱۹۵۷- تیم ایران دعوتی از تیم روسیه بعمل آورد و آلبول برای اولین
 بار بعنوان قهرمان اول شوروی شرکت کرد . شب اول هنگام
 کشتی تختی با آلبول ، اختلافی بروز کرد و مدت یکساعت استاد-

یوم متشنج بود ، تا بالاخره ژوری بنفع تختی رای داد . روز بعد تختی با کمال مردانگی برای ژوری اعتراض کرد و بخبرنگار گفت که پیروزی حق آلبول بوده است و او از این حق کُشی بسیار ناراحت است . این عمل جوانمردانه تختی بیش از هر پیروزی احساسات پرشور ملت را بهیجان درآورد و حتی البول از مریدان و دوستان آن تختی گردید البته شب بعد ، در مسابقه‌ی دومی تختی آلبول را اینبار بحق شکست داد .

در سال ۱۹۵۸ - برای مسابقات جهانی در صوفیه بلغارستان ، تختی به البول باخت و دوم شد . البته تختی قهرمان معروف بلغار "سیراکوف" را ضربه فنی کرده بود . در حالیکه البول با چهار امتیاز بد با سیراکوف در حقیقت مساوی بود ، و اگر از این بابت دو امتیاز بد دیگر با او میرسید از مسابقات حذف میشد و تختی قهرمان اول بود . ولی بر اثر فشار تیم روس سیراکوف خود را بخاک سپرد تا البول قهرمان شود

در سال ۱۹۵۸ - برای مسابقات آسیائی در ژاپن ، تختی با کسب مدال طلا مقام اول را کسب کرد . و وقتیکه به ایران بازگشت در طی پیام پرشوری به مردم ایران ، پیروزیهای خود را از آنها دانست و

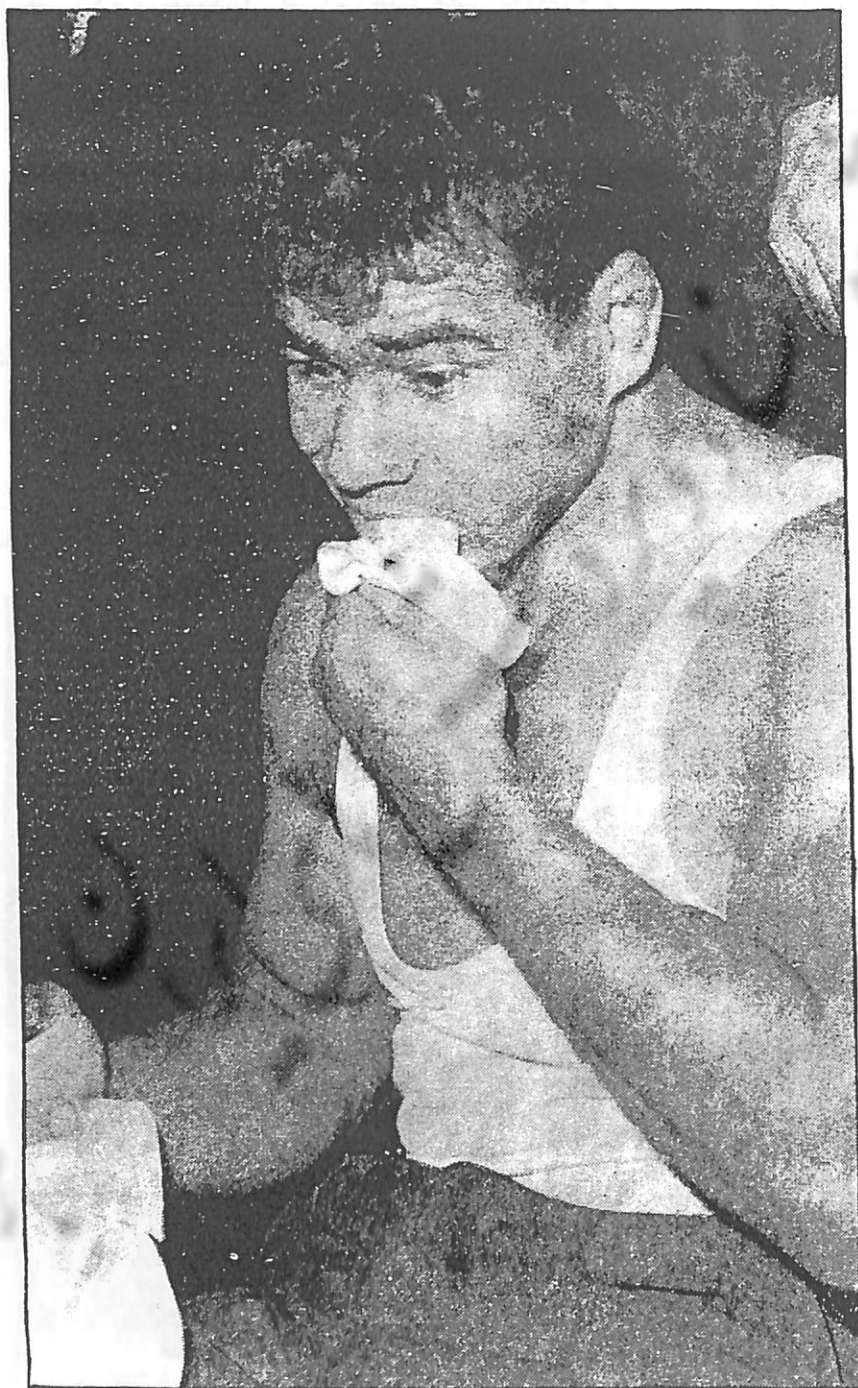


از جوانان خواست که از شکست‌ها نهراسند و دست در دست هم برای پیروزی‌های بیشتر پیش تازند .

در سال ۱۹۵۹ - برای مسابقات جهانی در تهران، تختی با سادگی و راحتی قهرمان اول جهان و مدال طلا گرفت. آمادگی و ورزیدگی تختی در این دوره بحدی بود که بعد از شکست کولایف به تختی، قهرمان بلغار " سیراکف " با اینکه کولایف را ضربه فنی کرده بود برای کشتی با تختی حاضر نشد، زیرا مطمئن بود که برستم ایوان میازد .

در سال ۱۹۶۰ - برای مسابقات المپیک در رم، تختی بقهرمان ترن "عصمت آتلی" باخت و دوم شد . در این مسابقه تختی خسته شده بود ولی هنوز بر قهرمان ترن امتیاز بیشتری داشت، باو حمله ای کرد و یکی از زانوهایش به تشک رسید ولی خاک نشده بود (یعنی چهار دست و پایش به زمین نرسیده بود) ولی داوران تباری کرده امتیاز را بقهرمان ترن دادند . این باخت در روحیه قهرمانان ایوانی آنچنان تاثیر بدی گذاشت که چهار قهرمان دیگر که شانزبرد داشتند و بیای فینال رسیده بودند به حریفان خود باختند .





در سال ۱۹۶۰- تیم ایران در این سال سفری به روسیه کرد. تختی در روسیه
 البول را در عرض ۵/۵ دقیقه ضربه فنی کرد. تختی پسر از پیروزی دست بگردن البول مانند دو دوست از روی رینگ پائین آمدند و احساسات پرشوری برانگیختند. تختی بسراغ زن و بچه البول رفت که صحنه را تماشا میکردند، بچه های او را بوسید و بخانمش احترام و نوازش کرد و از شکست شوهرش عذر خواهی نمود.

در سال ۱۹۶۱- برای مسابقات جهانی در یوکوهاما ژاپن، تختی با مدال طلا قهرمان اول جهان شد. این یکی از درخشانترین موفقیت‌های تختی بود، زیرا قهرمان روس، "گوریچ" و قهرمان ترک هر دو را مغلوب کرده بود.
 بعد از بازگشت از یوکوهاما، کشتی گیران ایرانی بعنوان اعتراض بعد م بیمه عمر



تختی قبل از آخرین سفرش به خارج از کشور

از شرکت در مسابقات خود داری کردند. اینان میدانند که پولهای کلانسی از نتیجهی مسابقات کشتی بجیب گردانندگان فدراسیون کشتی و شاهپورها ریخته میشود. ولی اینان که برای افتخار و سربلندی کشور خود شب و روز جان میکنند از بدیهی ترین احتیاجات زندگی محرومند. سرجنیان این اعتراض، شخص "حبیبی" بود، و تختی هم از خواسته معقول کشتی گیران پشتیبانی میکرد. در همانموقع یک مسابقه سه جانبه بین ایران و ترک و بلغار در شرف وقوع بود. معترضین سه فدراسیون، و قبل از همه حبیبی تصمیم خود را زیر پا گذاشتند و آمادگی خود را برای شرکت در مسابقات اعلام کردند. ولی تختی قهرمان، جوانمردانه ایستاد و از تصمیم قبلی خود عدول نکرد. لذا برای اولین بار تیم ایران بعنوان قهرمانان جهان ولی بدون تختی در مسابقات شرکت کرد.

این مسابقات در استاد یوم کشتی در حضور رجالهی معروف، شاهپور غلامرضا برادر شاه خائن و عدهی زیادی از شخصیت های داخلی و خارجی انجام میشد. بمحض شروع مسابقه، مردم شروع با اعتراض کردند. فریاد "تختی تختی" استاد یوم را بلرزه انداخت، فریاد "تختی کجاست؟" گماشتگان رژیم را رسوا میکرد. . . مسابقات بعدت دو ساعت متوقف شد. بلور رئیس فدراسیون کشتی بمردم قول میداد که تختی حتما کشتی خواهد گرفت. . . ولی مردم حاضر به شنیدن سخنان او نبودند و مرتب فریاد میزدند "فدراسیون جواب بده - تختی کجاست؟" و یا "آقای بلور - تختی کجاست؟" مرد مساکت نمیشدند و مامورین - انتظامی هم قادر بهیچ عملی نبودند. وقتی ملتیاراده کرد و از صمیم قلب در پی کسب ارادهی خود برخاست هیچ نیرویی قادر بمقاومت در برابر او نیست این فریاد اعتراض ملت بود بر رژیم جبار شاه و تمام دستگاههای فاسد او که جز ایجاد ناراحتی و محرومیت و کارشکنی برای مردم هنری ندارند، آزادگان شرافتمند را بکج انزوا و یا گوشه زندان میفرستد و بی شرفان را بر مقدرات ملت مسلط میکنند. باری فریاد اعتراض مردم آنقدر ادامه یافت تا قهرمان ملی ایران تختی را از زبله های بالای استاد یوم وارد شد. احساسات پر شور مردم شعله کشید. در حالیکه جایی خالی نبود و اکثر آن مردم از ساعت دو بعد از ظهر آمده بودند تا برای ساعت هشت جایی داشته باشند، و با آنکه جای سوزن انداختن نبود، با اینحال سرتاسر استاد یوم بحرکت درآمد. مردم بسوی تختی هجوم آوردند و در دور قهرمان محبوب خویش، که مظهر بحق پهلوانی و جوانمردی و میهن پرستی بود، حلقه زدند. استاد یوم زیور و رو شده بود و هیچ قدرتی قادر بجلوگیری

احساسات آتشین مردم نبود. شاهپور غلامرضا بعنوان اعتراض استاد یوم را ترك كرد. بالاخره بلور رئیس فدراسیون کشتی به پیشواز تختی رفت، از او عذرخواهی كرد و خواهش نمود تا بین او ران قرار گیرد و نشان دهد که با ادامه مسابقات راضی است. تختی نیز چنان كرد و با اشاره او مردم ساکت شدند و مسابقات شروع شد. این برخورد شدید و تند بین تختی و دستگاه سبب شد که او را هر چه بیشتر تحت فشار قرار دهند. با انواع حیل از تعزیرات و جلوگیری کنند و حقوق ناچیز او را قطع نمایند.

در سال ۱۹۶۲ - تیم کشتی روسیه بایران آمد، هم آنهایی که تختی را از تعزیرات باز می داشتند، مردم را تحریک مینمودند که تختی برای روحیه سایر کشتی گیران در مسابقه شرکت کند. تختی حاضر نمیشد و بصراحت اعلام کرده بود که سن او از کشتی قهرمانی گذشته است ولی چون شرکت او در مسابقه مبدل بخواست مردم گشته بود و تختی هرگز حاضر نمیند جواب نه ب مردم کشورش بد هد و علی رغم نداشتن آمادگی قبلی تن بمسابقه داد. رقیب تختی قهرمان وزن هشتم روس " الکساندر مدوید " بود که بعد از تغییر اوزان و ایجاد قوانین جدید کشتی، به وزن هفتم آمد برابر تختی قرار میگرفت. در این مسابقات، برای اولین بار در تاریخ تعاسهای ایران و روسیه، تیم ایران پیروز شد، مردم از پیروزیهای حیثیت انگیز حبیبی، سیفیور، خادم، و صنعتکاران سرمست بودند. ولی تختی برقیب خود باخت و یکباره آنچنان پژمردگی و ناراحتی بر استاد یوم سایه افکند که تمام پیروزی های قبلی فراموش شد و مردم سالن را ترك کردند و حتی تا آخر مسابقات نشستند. در این واقعه ملت نشان داد که قهرمانی تنها مهم نیست، بلکه جوا - نردی و انسانیت مهم است.

در سال ۱۹۶۲ - برای مسابقات جهانی در تولید و تختی با قهرمان ترك عصمت آتلی " روبرو شد، او را شکست داد و ثابت كرد که فرار و نیرنگ همیشه بكار نیاید. ولی در کشتی بسیار هیجان انگیزی با ورزشکار روس " الکساندر مدوید " بعد از ده دقیقه مساوی شدند. بنابراین تختی و مدوید کاملا با هم مساوی بودند. در آخر مسابقه که مدوید با قهرمان مجار کشتی گرفت و تقریباً مساوی بودند ولی برای آنکه مدوید امتیاز بد نیارود و از تختی عقب نیافتد، از طرف تیم شوروی و مقامات روسی آنقدر فشار آوردند تا قهرمان مجار خود را بخاک سپرد و تختی و مدوید کاملاً مساوی شدند. لذا برای آخرین نتیجه گیری این دو قهرمان را

وزن کردند، تختی ۲۰۰ گرمیادتر از مدوید وزن داشت ولذا مقام اولی بقهرمانا روسرو مقام دوم به تختی تعلق گرفت.

پس از بازگشت از تولید و، تختی تصمیم گرفت از کشتی کنارگیری کند ، چون بخصوص فعالیتهای سیاسی او خیلی زیاد شده بود و فرصت و حوصله تمرین نداشت . مبارزات سلحشورانه دانشجویان ، واقعه اول بهمن دانشگاه ، و شهادت مهدی گلپهر و قیام خونین پانزده خرداد و دستگیری بسیاری از مبارزین تمام حواسر تختی را بخود جلب کرده بود . و در سال ۱۹۶۳ در مسابقات جهانی صوفیه شرکت نکرد . ولی محبوبیت تختی چندین برابر شده بود . همین موضوع دستگاه را بشدت ناراحت میکرد و بهمین دلیل او را از تمرین باز میداشتند ، حتی از شرکت او در مسابقات ورزشی جلوگیری میکردند . از یکطرف او را تحت فشار مادی و معنوی میگذاشتند و از طرف دیگر او را بوکالت و پول و شغل و غیره تطمیع میکردند . ولی تختی با سرسختی مقاومت مینمود و خیانت میدانست که بخاطر جیفه دنیا شرافت خود را فدای پستی و بیشرفی کند .

در سال ۱۹۶۴ برای مسابقات المپیک در توکیو ، تختی نمیخواست شرکت کند ولی دوباره دستهای مرموزی برای خرد کردن تختی بجریان افتاد ، این امر بحدی آشکار بود که حتی کیهان ورزشی نوشت " برای مسابقات سال ۱۹۶۴ هر دوسوی نیرو کوشیدند تا تختی نباشد . یکی خود تختی که از آشوب ، و روئی و فتنه انگیزی و فتنه بپا کنی بعضی از رهبران فدراسیون و کشتی گیران منزجر شد مبود و از آن سو اغلب رهبران فدراسیون ، مربیان و نیمی از کشتی گیران که وجود او در کنار آنها برایشان عذاب شده بود، و همین این بود که از آن برگ نازک ، هیچ چیزی باقی نگذازد و از تختی ، یک انسان نازک دل ، زود رنج و خود خور ساخت . از دوستان و همکاران خود کایه فراوان می شنید که میگفتند . " اول کن دیکه بابا . چی از کشتی میخوای ؟ دیکه واسه چی اردو میای ؟ " و دهها نظیر این جملات که هرکدامش کافی بود یک قهرمان چون او و افکار ظریفش را از پای درآورد . او از همان زمان مرده بود و بعد فشار آوردند که این مرده باید در المپیک شرکت داده شود و عجیب اینکه فشار آوردندگان ، همان هایی بودند که در اردوی المپیک یک ماه سیاه برایش ساختند و چنان کردند که میخواستند . در توکیو نیز در شکستش شاد گردند و پایکوبیها نمودند و اعلام داشتند " در خراب کردن بت توفیق یافته ایم " بخیاال اینکه آدم تمیز خیلسی

آسانتر کیف میشود.

کیهان ورزشی از "آنها" سخن میگوید، "آنها" فشار آوردند، "آنها" چنین و چنان کردند، "آنها" در شکستش شادی و پایکوبی کردند، ولی نمیگوید "آنها" چه کسانی هستند زیرا این "آنها" از گریبان "از مایهتران" سر در میاورند و کیهان ورزشی به هیچ وجه نمیتواند و نمیخواهد که "آنها" را که مسئولین واقعی این جنایاتند معرفی نماید. ولی کیست که نداند سر سلسلهی "آنها" شاه است که اینچنین از قهرمان مردم انتقام میگیرد.

باری در مسابقات توکیو، تختی بعلمت عدم آمادگی و نفاقت بقهرمان تازه نفس و مشهور ترك "محمد ايك" باخت و با قهرمان مجار مساوی کرد و بمقام چهارم ناول آمد.

پس از این شکست، باران حمله و زخم زبان از طرف دشمنان ملت بمسوی تختی سرازیر شد. ولی بر خلاف اینهمه لاطائلات، هنگام ورود به ایران، ملت آنچنان استقبالی از قهرمان شکست خورده خود، تختی بعلم آورد که تا آن زمان بیسابقه بود. و بار دیگر نشان داد که پهلوانی و قهرمانی فقط به قدرت بازو وابسته نیست بلکه شرائط و لوازم دیگری نیز احتیاج دارد که در این روزگار تختی مظهر آن بود. و ملت این جگر گوشه عزیز خود را حتی پس از شکست بیشتر ارج مینهند.

تختی دوباره تصمیم گرفت که بکلی از کشتی کناره گیری کند و حتی در مسابقات ۱۹۶۵ منچستر شرکت نکرد. ولی در مسابقات جهانی ۱۹۶۶ تولید و دوباره تختی را در محظوظ گذاشتند و با وجود نفاقت و عدم آمادگی او را بمسابقه کشیدند. تختی به قهرمانان روس و ترك باخت و دوباره سیل دشنام و زخم زبان بسوی او سرازیر شد. رژیم میخواست این مظهر پهلوانی مردم مبارز ما را در هم بکوبد، نابود کند، و از تختی انتقام بگیرد، ولی هر بار بیشتر از پیش مهرو محبت مردم به تختی محبوب افزون میشد، و هر چه بیشتر در قلب ملت جای میگرفت، از او استقبال پر شورتری بعمل میآمد، در حالیکه برای دیگر قهرمانان حتی با وجود کسب مقام اولی کسی ابراز احساسات نمیکرد. مردم در تهران در چندین محل منجمله خانی آباد برایش طاق نصرت درست نمودند و از قهرمان خویش علیرغم شکست با آغوش باز استقبال نمودند این توجه قلبی و معنوی مردم به تختی هر چه بیشتر دستگاه را عصبانی میکرد و خود را برای انتقام موحش تر و قاطع تر

مهیا مینمود. نختی فهرتان بعد از بازگشت از تولید و به نهران با د خسری بنام شهلا ازدواج کرد و شمه این ازدواج کودکی بود که برای جدید خاطر و بررکد اشت پهلوان عیار و مبارز انقلابی قدیم ایران بابک نامسرا با یک نهاد ولی هنوز بابک چهار ماهه نشده بود که جنایتی بزرگ صورت گرفت و این سناره تابانک و بی همتای پهلوانی و جوانمردی از آسمان تاریک ایران برپوشیده شد.

روحیه و خصوصیات تختی

تختی عالی ترین مظهر صفات و ملکات انسانی بود. در مبارزه جسور و به ارتجاع کینه میورزید و در عشقش به خلق ثابت قدم بود. و اینهمه مهر و محبت مردم به او از همین منشأ سرچشمه میگرفت. در عین قدرتمندی بسیار متواضع و خاشع بود، به حدی که آدمی در اولین برخورد با او متوجه فروتنی بی اندازه اش میشد. و آنقدر حجول بود که حتی در مقابل احساس ابرازات مردم سرخ میشد. خود میگوید: " فکر اینکه روزی قهرمان کشور و یا احتمالا جهان شوم خجالتتم میداد."

او مردم زحمتکش که از میان آنها برخاسته بود عشق میورزید و همواره در میان این مردم زحمت کس بود صمیمی ترین دوستانش را شاگرد کل فروز، کتایفر، ون و یا . . . تشکیل میدادند. او عجیب با مردم می جوشید و همیشه خود را مدیون مردم میدانست و وقتی که مورد تشویق و موج علاقهی مردم قرار میگرفت، بسا فروتنی خاص خود میگفت: " مردم خیلی به من لطف دارند، من شایسته این همه لطف نیستم. من وظیفه خود را انجام میدهم و خودم را همیشه مدیون مردم میدانم. وقتی مردم آدم را دوست دارند، بسیاری از مشکلات زندگی را آسانتر میشود تحمل کرد. تختی بسیار مودب و مهربان بود. بعد از هر مسابقه خارجی بسرا برقیب خود میوفت و با دادن هدیه ی یاد بود از آنها دیدن میکرد و چیه بسا از شکست آنها اظهار ناراحتی و

سرم مینمود و عذر خواهی میکرد. به کشتی گیوان پیرو با تجربه احترام فراوان می گذاشت و با رقبای ضعیف تر از خود بسیار مهربان بود. این مهربانی گاهگاهی بدجائی میرسید که صلاح نمیدید حریف ضعیف خود را بر زمین بزند و ناراحت و اعسرده اش کند. برقبای قدیمی خود، حتی کسانی که قلا از آنها شکست خورده

و بعد بر آنها پیروز شده بود بهر و محبت رفتار میکرد و هیچگاه در صد انتقام نبود. بدون استثنا و تمام حریفان خود را دوست میداشت و هیچگاه نمیخواست از راه کستی و ابراز قدرت، کسب شخصیت کند.

تختی هیچگاه از مقابل حریف نمیگریخت، فرار برای او مفهومی نداشت و مانند جوان مردان، کستی میگرفت و شکست شرافتمندانه را بر سیاست بازی و فرار و زبونی ترجیح میداد. برای عنوان قهرمانی کستی نمیگرفت و بهمین علت در بسیاری از مسابقه ها که شانس مدال طلا داشت از دست داد، ولی حاضر نبود با روش جوانمردانه خود مصالحه کند. برای او مدال ارزشی نداشت. او زمانی در پاسخ خبرنگاری که از او پرسید "با ارزش ترین مدالی که گرفتی کدام بود؟" گفت:

"هیچکدام، بزرگترین پاداش و عالی ترین هدیه ای که گرفتم مدال یا نشان طلا و نقره نبود. قلب يك انسان بیس از هزاران مدال طلا ارزش دارد و من میدانم که هزاران هزار نفر از مردم حق شناس میهنم در قلب مهربان خودشان جای کوچکی هم برای من ذخیره کرده اند.

هیچوقت اهل سازش و بند و بست نبود. از هر نوع خدعه و تزویر پرهیز میکرد.

تختی از میان توده های فقیر و ستم دیده ما برخاسته بود و از حرص و آز و تعلقات زندگی آزاد بود، هیچگاه مادیات او را بزننجیر اسارت نکشید. فقر افتخار آمیز را بر هر نوع خود فروشی و زبونی ترجیح میداد. ده روز پیش از مرگ او، یک موسسه تجارتي توسط یکی از دوستان به تختی پیشنهاد کرد که اجازه بگیرد در مقابل یکصد هزار تومان، عکس تختی در حال تراشیدن ریش روی جلد نوعی تیغ صورت تراشی چاپ شود. تختی در برابر این پیشنهاد گفت "من از این پولها نخوردم و نمیخواهم." همت عالی و طبع بلند تختی بهیچوجه اسیر نمی شد. رژیم شاه خائن پس از تضيیقات فراوان، از آنجا که نتوانست در اراده ی پولادین او تاثیری بگذرد، کوشید او را تطمیع نماید و باو پیشنهاد وکالت مجلس نمود، تختی در مقابل این تطمیعات نیز سلحشورانه ایستاد و توطئه ارتجاع را در هم شکست و هرگز نخواست که از قماش حبیبی ها باشد و به مردم زحمت کنز و پاره پوشانی که از میان آنها برخاسته بود، پشت کند.

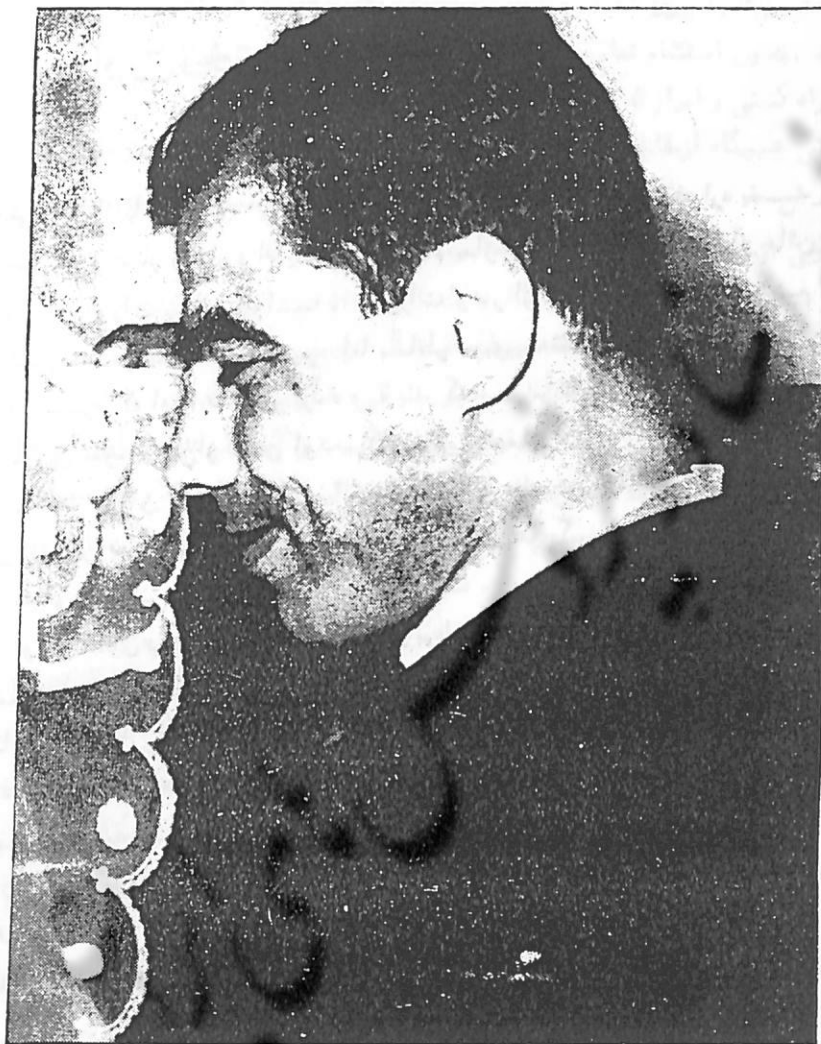


شهادت تختی

تختی پس از پانزده خرداد خونین ۱۳۴۲ شدیداً از طرف رژیم قداره بند پهلوی مورد فشار و آزار و اذیت قرار گرفت. سازمان سلب امنیت رژیم شاه خائن لحظه ای او را تنها نمیگذاشت. مبارزات او در از سال ۱۳۳۹ بی‌عده رژیم را شدیداً بوحشت انداخته بود اما بخاطر محبوبیت تختی در میان زحمتکشان جرات نمی‌کرد که او را دستگیر کرده و پنهان کند. پس توطئه ای نوین بر علیه او تدوین نمود و پس از کشتن او دستگاههای تبلیغاتی خود را بکار انداخت که اعلام کنند جهان پهلوان تختی "خودکشی کرده است". اما چه کسی بجز جیره‌خواران دربار پهلوی این دروغ را باور کرد؟ هیچکس باور نکرد که قهرمان توده‌های زحمتکش دست به خودکشی زده است. مردم پس از شنیدن خبر شهادت او در جلوی پزشک قانونی جمع شده و بر علیه رژیم شاه خائن تظاهرات پرشکوهی برپا نمودند. پلیس شاه به صف تظاهرات حمله کرده تا شاید بتواند تظاهرکنندگان را پراکنده سازد اما مردم دلاور ما در مقابل قداره بند آن رژیم شاه ایستادند و حماسه هائی از دلاوری آفریدند. در عرض مدت کوتاهی غمها تبدیل به کینه، کینه‌ها تبدیل به اراده‌ی آهنین، اراده‌ی آهنین به شتابی کوبنده مبدل شد و تظاهرات پرشکوهی در شب هفتم و چهارم تختی سازمان داده شد. رفقای گروه جزئی و رفقای پاک‌نژاد فعالانه در سازمان‌اندان این تظاهرات نقش موثری داشتند. در روز هفت تختی در کلیه مساجد و تکایای تهران مردم به بزرگداشت وی پرداختند. دانشجویان دانشگاههای تهران و مردم در حالیکه شعار میدادند و عکس‌تختی را حمل میکردند بطرف ابن بابویه مارش رفتند.

مردم در این دو شب از تمام اقصی نقاط ایران به سوی آرامگاه شمیری که تختی خواسته بود در آنجا دفن شود، سرازیر شدند. دانشجویان سلاحشور دانشگاه با پلاکاردهای بزرگی که بر روی آن نوشته شده بود که:

چرا عسکرها را و طاووس کشته
چرا زاغ‌کوکس زید، در درازی
در صفوف مشکلی در این تظاهرات شرکت کرده بودند.



بلندگوها مرتبا اشعاری از قبیل
قهرمان میمیرد و افسانه وار
میشود خورشید و از آفاق دور
مردم اینگونه از قهرمان دلور خویش برای آخرین بار مشایعت کردند ولی خاطره
تختی ، مبارزه اش ، فروتنی اش ، عشق به خلق اش ، کینه به ارتجاع اش در دل
خلقهائی دلور ما جاودانه جا دارد .

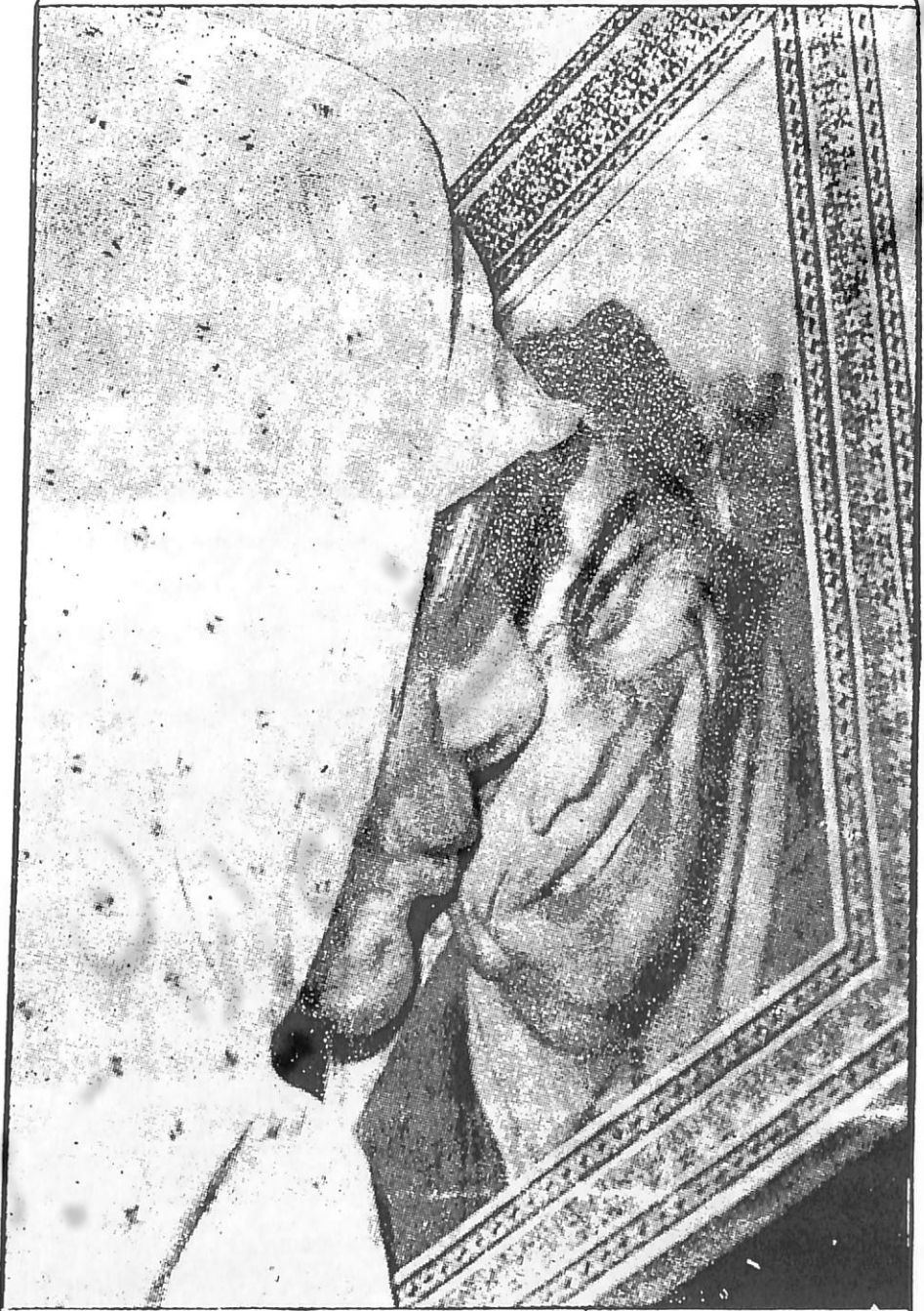
یادش گرامی باد



گوشه‌ای از تشییع جنازه‌ی غلامرضایتختی که رفقای گروه جزنی و گروه پاك نژاد آنرا سازمان داده و به وسیعترین مبارزه‌ی توده‌ای پس از سال‌های ۳۲ میل ساختند



گوشه‌ای از تشییع جنازه‌ی غلامرضایتختی کبه مبارزه‌ی توده‌ای برعلیه‌رژیم منغورشاه خائن میل گشت.



مرگ و نفرت بر رژیم جلاد منش شاه خائن

پیشوایان و پیکارشان
سایه‌های ایران - بکین

"من با قلبی شاد از ژاپن بازگشتم و اینک به همه هموطنان عزیزم که نسبت به من و موفقیت‌های من که بدست آورده‌ام محبت میورزند ، درود میفرستم باخوشحالی فراوانی که هرگز در من وجود نداشته است بشما عزیزانم که چشم براه پیروزی برادران خود بوده اید ، بهترین احساساتم را تقدیم میکنم . از محبت‌های شما اشک در چشمانم حلقه زده است . اگر نمیتوانم کلمات را بدرستی ادا کنم ، دلیل آن است که غرق در محبت‌های شما مردم دوست داشتنی شده‌ام . من خود را از شما میدانم ، و بدون شک این پیروزی نیز در درجه اول متعلق بشما خواهران و برادران عزیزم است .

در این هنگام که با قلبی مسرور بمیان شما بازگشتم به همه‌ی جوانان وطنم توصیه میکنم که از شکست نهراسند . من چند بار شکست خورده‌ام اما هیچگاه از پای ننشستم . و اینک می بینید که با شادمانی عمیقی ، از مصیبت قلب برایتان پیام میفرستم . آرزو میکنم خواهران و برادرانم از سعی و کوشش دست نکشند ، همیشه امیدوار باشند که سرانجام پیروز خواهند شد و نیروی آنها بر آنچه سر راهشان بوده است غلبه خواهد کرد بنظر من اگر جوانان از هر ساله‌ی کوچکی نومید شوند راه ناصوابی رفته‌اند . خوست همگی دست بدست یکدیگر بدویم و برای پیروزی و موفقیت‌های درخشانتری پیش‌برویم ."

غلامرضا تختی

تکثیر از :

فدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی

در آلمان فدرال و برلن غربی

کف‌راسیون جهانی
دانشجویان و محصلین ایرانی

CIS